

باسمه تعالی

نام درس: متون نظم ۲

عنوان محتوای آموزشی: آموزش بازگردانی متون نظم و

نثر کهن دری به فارسی ساده و معیار امروزی

نام استاد: دکتر اختیار بخشی

وضعیت درس: نظری

تعداد واحد درس: ۲ واحد

رشته: آموزش زبان و ادبیات فارسی

ورودی: ۱۳۹۸

تعداد دانشجو: ۴۰ نفر

دانشگاه فرهنگیان - پردیس علامه طباطبائی اردبیل

جلسات: هشتم تا دوازدهم

آموزش بازگردانی متون نظم و نثر کهن دری به فارسی ساده و معیار امروزی

مقدمه و معرفی موضوع

من، اختیار بخشی، در مقاله‌ای علمی- ترویجی با عنوان و نشانی زیر نوشته‌ام که چاپ شده- است:

«بررسی ضرورت بازگردانی و امروزی کردن متون کهن دری در کتابهای درسی فارسی دوره دبستان ایران» چاپ شده در فصلنامه علمی- تخصصی «پژوهش در آموزش زبان و ادبیات فارسی» دانشگاه فرهنگیان، سال ۱، شماره ۱، ۱۳۹۸، صص ۵۴-۷۸.

در مقاله فوق که دانشجویان محترم خودم را به دائلود و خواندن متن کامل آن با لینک زیر دعوت می‌کنم:

http://journals.cfu.ac.ir/article_850_8f8b63bc189f993f9c305227df7e0653.pdf

http://rpllp.cfu.ac.ir/article_850.html

اصول و مبانی علمی و نیز ضرورت بازگردانی و امروزی کردن متون کهن دری در کتابهای درسی فارسی را به صورت مستند و همراه با تجزیه و تحلیل متونی از کتاب درسی فارسی دوره ابتدایی تبیین کرده‌ام. در این جا باید خاطرنشان کنم موضوع بازگردانی متون کهن دری فقط در دوره ابتدایی ضرورت ندارد، بلکه در دوره آموزش متوسطه نیز- چه دوره اول و چه دوره دوم- ضرورت دارد؛ به این شرح که از آن جا که حجم قابل توجهی از کتابهای فارسی دبیرستان، متون نظم و نثر دری است، دانشجومعلمین محترم رشته آموزش زبان و ادبیات فارسی باید هنر و قابلیت بازگردانی متون کهن نظم و نثر دری را به زبان فارسی ساده و معیار معاصر داشته باشند، تا معلمان موفق در دبیرستانهای ما باشند. به خاطر اهمیت فراوان موضوع و مباحثی که در این زمینه هست، ابتدا به بررسی ادبیات بحث، مباحث اساسی و بنیادین می- پردازیم و در ادامه به کاربرست عملی مباحثی که مطرح کرده‌ایم، با ارائه و بازگردانی متونی از نظم و نثر دری خواهیم پرداخت.

تعریف بازگردانی

بازگردانی متون کهن، همان تبدیل زبان کهن به زبان معیار امروزی است، به عبارت دقیق‌تر، بازگردانی، در واقع امروزی کردن دقیق و کلمه به کلمه متون قدیم (شعر و نثر) بدون افزودن، خلاصه‌کردن، شرح، تحلیل و تفسیر است؛ به عبارت دیگر بازگردانی تبدیل عین یک متن (شعر یا نثر) کهن، به صورت لفظ به لفظ و کلمه به کلمه، به متن امروزی، برای ساده، روان، امروزی و قابل فهم شدن آنها است؛ به طوری که فقط در حوزه زبانی در آن تغییر ایجاد شود؛ یعنی دخل و تصرف در بازگردانی، به سطح زبان و الفاظ و کلمات، محدود می‌ماند، پس نباید به هیچ وجه، به تلخیص یا شرح و تحلیل و تفسیر نوشته پرداخت. این روش، مشابه همان «معنی کردن شعر و نثر کهن» است که از سالیان دور، روش کار سنتی معلمان و استادان ادبیات فارسی در مدارس و دانشگاه‌های ایران بوده و هنوز هم هست. بازگردان، کسی است که تنها به ساده و روان کردن متن کهن می‌پردازد؛ بدون آن که ساختار دستوری و معنایی آن را دگرگون کند. در روش بازگردانی، مضمون مطالب و حکایات متون، به خوبی و سادگی منتقل می‌شوند؛ برخی از ساختارهای دستور تاریخی که برای فارسی‌خوانان امروزی ناآشناست، با توجه به دستور زبان ساختاری امروز - که اساس کار خود را فارسی نوشتاری معیار امروزی قرار می‌دهد - معادل‌سازی می‌شوند تا ساده و همه‌فهم شوند؛ به جای برخی از اصطلاحات کهن و دشوار و غیر رایج، معادل‌های ساده و امروزی قرار داده می‌شود؛ از تعبیرهای زیبای متون، در حدی که با ذوق و شیوه‌های مطلوب امروزی سازگار باشند، چشم‌پوشی نمی‌شود و مضامین، اندیشه‌ها و پیام‌های اصیل و والای اخلاقی، اجتماعی، عرفانی و انسانی حکایات حفظ و به خوبی منتقل می‌شوند (سنگری و دیگران، ۱۳۷۸: ۱۰۸-۱۱۲). در نقل محتوا و پیام در بازگردانی باید امانت را رعایت کنیم؛ مهمترین نکته در بازگردانی، همین وفاداری کامل بازگردان به اصل متن کهن است. بازگردان نباید زبان متن شاعر و نویسنده اصلی را از لحاظ معنایی و فکری پایین بیاورد یا کوچکترین دخل و تصرفی در معنی و اندیشه متن اصلی انجام دهد. همین جزئیات است که متن بازگردانی‌شده را مرجع و مأخذ مناسبی برای استفاده و استناد همگان می‌سازد. ناگفته پیداست که کار بازگردانی متون کهن، کاری علمی، پژوهشی، تخصصی، فنی و دشوار است که نیاز به آگاهی‌های زبان‌شناسی تاریخی و پژوهش و مطالعات تخصصی در هر دو زمینه زبان کهن

و زبان معیار امروزی دارد. بازگردان، باید علاوه بر تسلط ر زبان و ادبیات کهن، بر زبان و ادبیات معاصر نیز احاطه کافی داشته باشد و افزون بر آن دارای ذوق و ابتکار لازم برای نویسندگی هم باشد؛ یعنی از ریزه کاریها و نکته پردازیهای زبان معیار آگاه باشد و هنر، استعداد و ذوق ادبی و هنری به کار بردن مناسب ترین واژه ها و درخورترین تعبیرات و معادلهای زبانی را برای انتقال معنی و ساختار متن کهن به زبان معیار امروز داشته باشد.

فرق بازگردانی با معنی کردن

گفتیم که بازگردانی شعر یا نثر کهن «مشابه» معنی کردن است؛ یعنی با وجود این که شباهتهایی در میان این دو هست، بازگردانی با وفاداری به عین متن کهن (چه نظم و چه نثر)، با معنی کردن تفاوت های ظریفی دارد که در این جا ذکر می کنیم: در معنی کردن محدوده عمل ما بازتر است؛ بدین معنی که ما آزاد هستیم که مفهوم، درونمایه، محتوا، مضمون ابیات و یا جملات کهن را نیز در ضمن معنی بیاوریم و یا معنی تأویلی، تفسیری، تعبیری، کنایی یا تلویحی کلمات را در ضمن معنی بیاوریم، یا آرایه ها و صناعات ادبی را ضمن معنی کردن در داخل معنی جا دهیم، ولی در بازگردانی، این میان عمل را نداریم و بازگردانی متون کهن، غیرمنعطف تر و به اصطلاح مکانیکی صورت می پذیرد. البته بعد از بازگردانی ابیات و جملات می توانیم بند جدیدی با عنوان «توضیح» باز کنیم و به تشریح محتوا و مضمون، توضیح آرایه ها و صناعات ادبی بیتها و جملات کهن بپردازیم که البته این بخش «توضیح» سوای بازگردانی کلمه به کلمه متن نظم و نثر است.

بین بازگردانی با بازنویسی و بازگردانی تفاوت های جدی هست که به جهت این که دانشجویان محترم آنها را قبلاً در کتابهای درسی زبان فارسی خوانده اند و به موضوع این مقاله ما ربط چندانی ندارد، از آنها چشم می پوشیم.

بهتر است برای خاطر نشان شدن نکاتی که تا کنون گفتیم، مروری بر آنچه گفتیم، بکنیم و مثالهایی را نیز بررسی کنیم:

بازگردانی تبدیل یک متن (شعر یا نثر) کهن به متن امروزی است، برای قابل فهم شدن آنها، به طوری که فقط در حوزه زبانی در آن تغییر ایجاد شود؛ یعنی دخل و تصرف بازگرداندن به

سطح زبان محدود می‌ماند. پس نباید به تلخیص یا شرح و تحلیل و تفسیر نوشته پرداخت. از تعبیرهای زبانی متن در حدی که با ذوق و سلیقه و شیوه مطلوب امروز سازگار باشد نیز نباید چشم پوشید.

در بازگردانی:

۱- ویژگیهای سبکی گذشته را به ویژگیهای نثر معیار امروزی تبدیل می‌کنیم.

۲- کلمات جابه‌جا شده را مطابق نحو عادی زبان امروز مرتب می‌سازیم.

۳- از معادل‌های امروزی واژه‌های کهن مهجور استفاده می‌کنیم.

بازگردانی در ادبیات فارسی، همان تبدیل زبان کهن دری به زبان فارسی معیار امروزی است و هم‌چنین پلی است برای ارتباط مخاطب امروزی و مدرن. با متون نثر و نظم کهن، برای یادگیری و درک بهتر این مطلب رعایت نکات زیر ضروری می‌باشد.

۱- برخی واژگان که کاربردهای دستور تاریخی دارند، با توجه به دستور زبان امروز معادل سازی شوند.

مثلاً: «مر مرا افسانه می‌پنداشتند» ← با حذف "مر" ← «مرا افسانه می‌پنداشتند».

«درویشی را پرسیدند» ← از درویشی پرسیدند.

۲- محتوای بیت یا حکایت ویا نثر، به خوبی منتقل شود.

۳- به جای برخی از واژگان و اصطلاحات دشوار یا کهنه ی بیت یا نثر، معادل‌های امروزی قرار داده شود؛ مثلاً: در بازگردانی مصراع «به نیسان همی قرطه سبز پوشد» از ناصر خسرو، باید معادل امروزی کلمه عربی «قرطه»، یعنی پیراهن ذکرشود، تا متن از قالب کهن به صورت امروزی درآید.

۴- اگر متن مورد نظر شعر بود به دلیل حفظ وزن و آهنگ شعر جای برخی از کلمات تغییر پیدا می‌کند، که ما باید با توجه به اجزای اصلی جمله (نهاد، فاعل، مفعول، متمم، مسند...) آن را مرتب کنیم؛ یعنی فعل در آخر و نهاد در اول و بقیه اجزای جمله در بین آنها قرار بگیرند.

مانند: «به شکوفه ها به باران برسان سلام مارا» ← سلام مارابه شکوفه ها و به باران برسان .

«الهی ترسانم ازبدی خود» ← الهی از بدی خود ترسانم/ می ترسم.

۴- بازگردانی، نباید به خلاصه کردن ، شرح ، تحلیل و تفسیر نوشته یا شعر پرداخت؛
مثال:

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

بازگردانی : هرکسی دانا باشد، توانا خواهد بود. از دانش انسان پیر ، جوان و (سرزنده و باطرات و آگاه) می شود.

مثال:

ای همیشه حاجت ما را پناه باردیگر ما غلط کردیم راه

بازگردانی: ای (خدایی) که همیشه پناه حاجت ما هستی، باردیگر مارا غلط رفتیم.

بازگردانی چیست؟ هرگاه بخواهیم یک بیت شعر یا یک جمله نثر کهن را به زبان امروزی بنویسیم، به آن بازگردانی گویند. بازگردانی، یعنی امروزی کردن کلام گذشتگان. در بازگردانی نه چیزی از متن کم می کنیم نه چیزی اضافی به آن می افزاییم. در باز گردانی می توان بعضی از واژه های دشوار و دور از ذهن را معنی کرد.

مهمترین نکته در بازگردانی متون نظم و نثر کهن دری به فارسی معیار امروزی

در بازگردانی هر بیت یا جمله کهن دری آن چه بسیار بسیار مهم است، این است که از کلمات موجود در بیت یا جمله در بازگردانی حداکثر استفاده را بکنیم. اگر کلمات به کار رفته در بیت یا جمله، در فارسی معیار امروزی به هر نحوی کاربرد دارند؛ به عبارت دیگر جزو واژگان زنده زبان فارسی معاصر هستند، بهتر است ما تا آن جایی که امکان داریم، عین آن کلمات را در جمله بازگردانی نیز بهره ببریم و از آوردن معانی آنها، معادل فارسی یا عربی آنها و امثالهم خودداری کنیم. چرا که در علم ترجمه یک اصل هست: هیچ واژه متردافی در زبان وجود ندارد و هر کلمه ای بار معنایی و کاربردی خودش را دارد. متأسفانه از دیرباز این طور به ذهن ما

فروکرده‌اند که «همه کلمات به کاررفته در بیت یا جمله کهن باید معنی شود»! این تجویز به کلی غلط سبب می‌شود که برخی از معلمانف خودشان را ملزم بدانند که به هر طریقی شده، معادل عربی یا فارسی یا ترکی کلمه را بنویسند و از کاربرد واژه در بازگردانی و معنی به هر نحوی خودداری کنند؛ در حالی که اصلاً چنین کاری لازم نیست؛ مثلاً لازم نیست که کلمه «لازم» را حتماً و حتماً و حتماً به صورت «بایسته» یا «ضروری» بازگردانی کنیم؛ یا مثلاً حتماً به جای «سعی» (عربی)، از «کوشش» فارسی یا «تلاش» ترکی بهره ببریم؛ یا حتماً به جای کلمه عربی رایج در فارسی «غم» از کلمه فارسی «اندوه» بهره ببریم؛ یا به جای «اردک» و «قورباغه» ترکی حتماً از «مرغابی» و «وزغ» بهره ببریم. واژه‌های غیرفارسی که در فارسی به اصطلاح جا افتاده‌اند، نیازی به بازگردانی و ذکر معنی فارسی آنها- البته اگر معادل فارسی مناسبی داشته‌باشند- نیست.

نکته مهم دیگر در بازگردانی

در بازگردانی یک متن کهن، چه نظم و چه نثر، مهم این است که گروههای اسمی، قیدی و فعلی را در جای مناسب خود قرار دهیم؛ به بیانی دیگر نقش دستوری کلمات متن را بفهمیم و آنها را در جای مناسب خود قرار دهیم. ساختار نحوی جملات عادی در زبان فارسی معیار بر اساس نقشهای اصلی چنین است:

نهاد	مفعول	متمم	مسند	فعل
------	-------	------	------	-----

حال ممکن است هر یک از نقشهای مفعول، متمم، مسند در جمله بیایند و یا نیایند؛ اما از نهاد و فعل هیچ گزیری نیست. لازم به ذکر است که در بعضی جملات، نهاد به قرینه شناسه فعل (نهاد پیوسته) حذف می‌شود و در این صورت نیز، شناسه فعل همان نهاد جمله است. فعل در تمام جمله‌ها می‌آید، به جز در شبه‌جمله‌ها و جملات استثنایی که مورد بحث ما در این جا نیستند. مورد دیگر این که ممکن است قبل از نهاد یا بین نهاد و فعل، گروه قیدی بیاید که البته همان طور که می‌دانیم، غیر قابل حذف است و بنابراین جزو اجزای اصلی جمله نیست. برای کاربرست مباحث نظری که تا کنون آموخته‌ایم، بیتی از ناصر خسرو را بازگردانی کنیم:

جهان را دگرگونه شد کاروبارش برو مهربان گشت صورت‌نگارش

بازگردانی بیت بالا: کاروبارِ جان دگرگونه شد. صورت‌نگارش («ش»: جهان) بر آن مهربان گشت.

توضیحات:

در بیت بالا از دیدگاه دستور تاریخی «رای فکّ اضافه» به کار رفته‌است. یعنی «را» در نقش کسرۀ اضافه (نقش نمای اضافه) به کار رفته‌است که بین مضاف (کاروبار) و مضاف‌الیه (جهان) فکّ (انفکاک/ جدایی) انداخته‌است: «کاروبارِ جهان» ← کاروبارِ جهان.

تعریف فک اضافه

گاه اسمی را از صورت اضافه خارج می‌کنند و اضافه را مقطوع می‌سازند، این عمل را فک اضافه می‌نامند. با توجه به نظر دکتر محمد معین «اضافه»، «برای فک اضافه به سیزده روش عمل می‌کند» که در کتاب‌های دبیرستان به دو نوع آن اشاره شده‌است:

۱- گاهی حرف «را» به جای کسرۀ ی مضاف بعد از مضاف‌الیه آن قرار می‌گیرد و در این صورت اغلب مضاف‌الیه مقدّم بر مضاف است؛ مانند بیت زیر از «حافظ»:

«یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از نور رُخت حاصل بود»

یعنی: روشنی دیده از نور رخت حاصل بود. روشنی (مضاف) و دیده (مضاف‌الیه).

۲- گاهی نیز مضاف پیش از مضاف‌الیه می‌آید؛ مانند ابیات زیر:

«تا سلسلهٔ ایوانِ بگسستِ مداین را / در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان»

(خاقانی)

یعنی: تا سلسلهٔ ایوانِ مداین بگسست. در این مثال «ایوانِ مداین» از حالت اضافه خارج و اضافه را مقطوع ساخته است، پس را، فک اضافه و بدل از کسرۀ اضافه می‌باشد.

«پرسید آن چنار که تو چند روزه‌ای / گفتا چنار سال مرا بیشتر ز سی است.»

(ناصر خسرو)

«سال مرا» ← سالِ من (سنِ من).

«ساقیا برخیز و درده جام را / خاک بر سر کن غم ایام را» (حافظ)

یعنی: خاک بر سر غم ایام کن.

«گفتمش جام جم به دستم بود / طفل بودم ز جهل بشکستم

گفت اگر جام جم شکست ترا / دیگری به از آنت بفرستم» (عطار)

یعنی: جامِ جمِ تو

«مرا مادرم نامِ مرگ تو کرد / زمانه مرا پُتک ترگ تو کرد» (فردوسی)

یعنی: مادرم نامِ مرا مرگِ تو گذاشت. (توضیح: این مصراع «مرا مادرم نام مرگِ تو کرد» از استثنائات است؛ به این شرح که «را» در «مرا»، «رای فکّ اضافه» است که به جای «رای مفعولی» محذوف به قرینه معنوی آمده است؛ یا این که همین یک «را» هم در نقش مفعولی و هم فکّ اضافه به کار رفته است که در بازگردانی، «رای مفعولی» ظاهر می‌شود و «رای فکّ اضافه» حذف می‌شود).

نمونه‌های از بازگردانی ابیات ناصر خسرو

حال بهتر است دو بیت دیگر از ناصر خسرو را که از نظر معنی مشکل است، بازگردانی کنیم و در ضمن آن ساختار دستوری بیت و جمله بازگردانی شده را نیز توضیح دهیم:

همی تا کند پیشه عادت همی کن جهان مر جفا را تو مر صابری را

پسندیده است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمد مر عنصری را؟

این بیت از دیدگاه فنون بلاغت و صناعات ادبی قدیم، دارای عیبی به نام «تعقید لفظی» است. تعقید بر گرفته از «عُقْدَه» و «عَقْد» (گره انداختن) و به معنای پیچیدگی است و کلام دارای تعقید را مُعَقَّد می‌گویند. «اغلاق» و «تقعیر» نیز از دیگر الفاظی هستند که برای این پدیده زبانی به کار می‌روند. به نظر بسیاری از علما، عوامل مؤثر در ایجاد تعقید لفظی، تقدیم و تأخیر الفاظ در جمله، حذف، و استفاده از واژه های نامأنوس است. لازم به ذکر است که جابجایی الفاظ و سازه‌های نحوی، که اغلب به منظور آشنایی‌زدایی و گریز از هنجار عادی کلام در زبان ادبی صورت می‌گیرد و هنر محسوب می‌شود، اگر منجر به پیچیدگی تصنعی در معنا و مفهوم سخن گردد، مذموم است و تعقید به شمار می‌آید. حذف نیز از این حکم کلی مستثنا نیست.

باید این نکته را بدانیم و مدّ نظر قرار دهیم که ناصر خسرو، بیشتر ژرف‌شناخت‌مدار، معنی‌گرا و مفهوم‌مدار است از این رو، اشعار ناصر خسرو قبادیانی در ادبیات فارسی، به داشتن «تعقید لفظی» و دیربایی مشهور هستند، از این رو مقاله علمی «بررسی عوامل تعقید لفظی و دیربایی در اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی» نوشته و چاپ شده‌است که شما را به دانلود و خواندن آن مقاله نیز دعوت می‌کنیم. در این مقاله در تعریف تعقید لفظی و وجود این عنصر در اشعار ناصر خسرو چنین نوشته شده‌است: «تعقید در لغت به معنی گره زدن، بسته کردن و پیچیدن است (معین، ۱۳۷۷: ذیل واژه «تعقید»). در اصطلاح (علوم و فنون و صناعات ادبی) پیچیدگی کلام و دشواری فهم آن است. تعقید لفظی این است که دشواری و پیچیدگی معنی جمله، از جهت تقدیم و تأخیر یا حذف کلمات و امثال آن باشد. تعقید لفظی در شعر ناصر خسرو با مباحثی چون دستور، بدیع، معانی و تا حدودی با عروض و قافیه در ارتباط است. در کنار این عوامل ناصر خسرو شاعر خرد است. پند، اندرز، مباحث فلسفی و کلامی از بن مایه‌های شعری اوست. «چون پیوسته می‌خواهد مقصود خود را بیان کند از این رو ناچار می‌شود اجزای جمله را سر جای خود ننشاند و بدین ترتیب دریافت معنی را دشوار می‌کند» (دشتی، ۱۳۸۳: ۳۵). «جابه‌جایی»، «دیربایی» و «تعقید لفظی» در اشعار ناصر خسرو فراوان است به گونه‌ای که این ویژگی را باید از شاخصه‌های اصلی زبان شعرش دانست (کوثری لنگری و باباصفری، ۱۳۹۵). نویسندگان این مقاله در مورد این دو بیت:

همی تا کند پیشه عادت همی‌کن جهان مر جفا را تو مر صابری را

پسندیده است با زهد عمّار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را؟

این دو بیت را از نمونه‌های برجسته «تعقید لفظی» در اشعار ناصر خسرو آورده‌اند و در توضیح نحوه تعقید لفظی در این بیت اول چنین نوشته‌اند: «تا جهان مر جفا را پیشه همی‌کند، تو مر صابری را عادت همی‌کن. تأخیر دو نهاد «جهان» و «تو» همچنین تأخیر دو مفعول «جفا» و «صابری» سبب تعقید لفظی این بیت است» (همان).

توضیح: از این بیت استنباط می‌کنیم که تأخیر یا تقدیم هر جزو نحوی که بر خلاف جدول زیر باشد:

نهاد	مفعول	متمم	مسند	فعل
------	-------	------	------	-----

تعقید لفظی ایجاد می‌کند؛ یعنی در بازگردانی یک بیت کهن باید به تقدّم و تأخر عناصر نحوی بسیار دقیق بود. حال بیت اول ناصر خسرو را با توجه به این آموخته‌ها بازگردانی می‌کنیم:

«تا زمانی که جهان، جفا را پیشه کند، تو به صابری/ صبر عادت کن».

توضیح: «تا» در بیت بالا، نوع خاصی از «تا» (حرف ربط/ پیوند وابستگی) است که معنی استمرار زمان می‌دهد و به آن «تای زمانی» می‌گویند؛ بنابراین در بازگردانی بهتر است آن را «تا زمانی که» معنی کنیم که استمرار زمان خود را نشان دهد. «جهان»: نهاد جمله پیرو/ وابسته است. «جفا»: مفعول است. «را»: حرف نشانه مفعول (رای مفعولی) است. «پیشه کند» هم که فعل جمله پیرو/ وابسته است. «مر» نشانه تأکید بر مفعول در جملات کهن دری است که چون در فارسی امروز کاربردی ندارد، آن را در بازگردانی حذف می‌کنیم. «تو»: نهاد جمله پایه/ هسته است. «صابری» متمم است. «را» در «تو مر صابری را» بر خلاف نظر مؤلفان مقاله قبل که ذکر کردیم، حرف نشانه مفعول نیست، بلکه حرف اضافه است که به دنبال خود متمم (صابری) را می‌خواهد. «عادت کن» نیز فعل جمله است. با توجه به این تحلیل درمی‌یابیم که بازگردانی یک بیت کهن، بر خلاف آنچه در اول کار می‌نماید، اصلاً و ابداً کار آسانی نیست و «تخصص» و «علم» می‌خواهد که ما استادان زبان و ادبیات فارسی و شما دانشجویان دانشگاه مد محترم مدعی آن هستیم. پس بهتر است مطابق ادعایمان علم و فن و تخصص این کار را هم داشته باشیم.

در مورد بیت بعدی:

پسنده است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را؟

مؤلفان مقاله چنین نوشته‌اند: «با وجود زهدِ عمار و بوذر (افراد زاهدی چون عمار و بوذر) آیا این پسندیده است که عنصری، محمود غزنوی را مدح کند؟ تقدیم مسند و رابطه (پسندیده

است) و تأخیر نهاد جمله پایانی (عنصری)، باعث تعقید لفظی بیت‌اند. «با» در معنی «با وجود» نیز، در تائی و درنگ و تأخیر ادراک بیت بی‌تأثیر نیست» (همان)

حال ما بر اساس این آموخته‌ها بیت مورد بحث را بازگردانی می‌کنیم:

«با وجود زهدِ عمار و ابوذر، آیا این که عنصری، مدح محمود را بکند/ محمود را مدح کند، پسندیده است؟».

ناگفته نماند که این بیت، متضمن «استفهام انکاری» است؛ یعنی شاعر برای تأکید بر جوابی که سلبی، انکاری و منفی است و در روساخت آن را ذکر نمی‌کند، ولی از فحوا و زمینه (Context) کلام جوابش مشخص است، می‌کوشد موضوع را عمیقاً در ذهن مخاطب جا بیندازد (این مبحث مربوط به علم مظلوم مانده ولی فوق‌العاده بااهمیت «معانی» است). معنی پنهان مأخوذ از دیدگاه‌های علم معانی این است: «هرگز، اصلاً و ابداً این پسندیده نیست که با وجود زهدِ عمار و ابوذر، عنصری، مدح محمود را بکند/ محمود را مدح کند». مشاهده می‌کنید که در تجزیه و تحلیل روساخت (Surface Structure)، لایه‌های پنهان معنی (زیرساخت/ ژرف‌ساخت Deep structure / زیرساختها/ ژرف‌ساختها Deep Structures) چگونه با تجزیه و تحلیل علمی بیت خود را نشان می‌دهند؟ یک بیت/ روساخت/ فرم از دیدگاه صورت‌گرایانه و ساختارگرایانه در اصل لایه‌های معنایی فشرده‌شده و کپسولیزه شده‌است که ما وظیفه داریم با تجزیه و تحلیل علمی به این لایه‌ها برسیم و این لایه‌ها را جلوی چشم و پیش رو بنهیم.

توضیح: «با وجود» حرف اضافه مرکب است پس «عمار و ابوذر» متمم ما هستند («عمار» متمم اصلی «و»، واو عطف و «بوذر» معطوف به متمم اصلی. در کل: متمم). نعنصری» نهاد ما است ولی در بیت، هم تأخیر دارد؛ یعنی بعد از تمام اجزای جمله آمده‌است و هم قبل از «را»ی مفعولی آمده‌است و موهم و موجد این تصور غلط است که «مفعول» جمله باشد؛ در حالی که مفعول اصلی «محمود» است. نکته ظریف دیگر ترکیب «مدح محمود» است؛ همان گونه در بازگردانی باید هر دو گونه تعبیر را آوردیم اگر «مدح محمود» بگیریم، در این صورت «مدح» مفعول ما است و «محمود» مضاف‌الیه آن است و در این صورت نیز گروه اسمی «مدح محمود» کلاً مفعول ما هستند. مورد دیگر این که اگر «مدح» را مسند یا جزئی از فعل بگیریم،

در این صورت مفعول اصلی ما «محمود» است. ما هر دو تعبیر را حفظ می‌کنیم و هیچکدام را غلط نمی‌شماریم؛ چرا که یک بیت کهن دری، منشوری است که می‌توان معانی متعددی را از آن اخذ کرد. شما دانشجومعلم‌ان محترم رشته آموزش زبان و ادبیات فارسی نیز در کلاسهای درس همین‌گونه باشید؛ یعنی اگر فردی معنایی را استنباط کرد، اگر استدلالش مقبول باشد، آن را نیز قبول کنید و از تعصب و پافشاری روی یک معنی و فقط یک معنی و از خشک-اندیشی، تنگ‌نظر و کوتاه‌فکری شدیداً بپرهیزید.

مثال دیگر از اشعار ناصر خسرو:

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا

کژدم/عقرب غربت، جگر مرا آزرده کرد. گویی مگر/به جز من، [کسی] را در گیتی زبون نیافت.

توضیح: در مصراع اول، نهاد: «کژدم غربت»، تمیز/مسند: «آزرده» و فعل «کرد» (= گردانید/نمود/ساخت) است. در مصراع دوم، «گویی: قید است؛ «ز گیتی» (حرف اضافه و متمم قیدی، قید)، «مگر مرا» (مگر (با ساخت‌واژه: مه/نه + اگر): حرف اضافه با کاربرد استثنا در معنی «جز»، «به جز»، «آلا» و «غیر» و «غیر از») و من: متمم). حال ممکن است که کسی بپرسد: «من را» مگر مفعول نیست؟ در جواب باید بگوییم در بیت «من» در مرا، متمم است و مفعول «کسی» است که به قرینه معنوی در بیت نیامده است و حذف شده است و در جریان بازگردانی خودش را نشان می‌دهد. در ضمن ترکیب اضافی: «جگر مرا» در بیت، به صورت غیراضافی: «جگر مرا» و بدون نقش‌نمای اضافه (کسره اضافه) خوانده می‌شود و «را» در این بیت نیز همان وضعیتی را دارد که در مصراع فردوسی «مرا مادرم نام مرگ تو کرد» درباره آن پیش از این سخن گفتیم. در ضمن مصراع دوم این بیت به این صورت نیز می‌تواند معنی شود: «گویی زبون‌تر از من، کسی را در گیتی نیافت» که البته این هم درست است.

مثالهای دیگر برای تفهیم بهتر بازگردانی:

سوی بوستانش فرستاده دریا به دست صبا داده گردون مهارش

بازگردانی: دریا، آن را (ابر را) به سوی بوستان فرستاده [است]. آسمان، مهار آن را (ابر را) به دست [باد] صبا داده [است]. «دریا» نهاد/فاعل مصراع اول، مرجع ضمیر متصل شخصی «ش»

در «بوستانش» که مفعول جمله است، «ابر» است که از بیت قبل درمی‌یابیم. «به سوی بوستان»: حرف اضافهٔ مرکب و متمم است و «فرستاده» هم فعل مصراع اول است. در مصراع دوم، «گردون»: نهاد/ فاعل است؛ «مهارش» مفعول («مهار»: مفعول و «ش» مضاف‌الیه مفعول)، «به دست صبا»: متمم («به»: حرف اضافه، «دست» هستهٔ متمم یا متمم اصلی) و «صبا»: مضاف‌الیه متمم) و «داده» نیز فعل ماست که در بیت تقدم و تأخر دارند، ولی در بازگردانی هر کدام را سر جای خودش آوردیم. در ضمن چون واژهٔ «گردون» در معنی «آسمان، سپهر، گنبد لاجوردی» از کلمات قدیمی و مربوط به زبان ادبی فارسی است، ما معادل سادهٔ ترکی آن، یعنی «آسمان» را گذاشتیم، ولی اگر کسی با استدلال ثابت کند که «گردون» و «گنبد گردون» در زبان عادی فارسی نیز دارای کاربرد است، ما می‌پذیریم و اصراری بر «آسمان» نداریم.

توضیح علت کاربرد علایم نگارشی پرانتز و کروشه: لازم به ذکر است که من، اختیار بخشی، به دلیل این که می‌خواهم مهارت بازگردانی تخصصی و علمی را به شما، دانشجویان محترم خودم، یاد بدهم، از علامتهایی مثل () و [] استفاده می‌کنم که بدانید اینها در متن اصلی نیست و من اینها را برای تفهیم بهتر موضوع می‌نویسم و شما دانشجویان محترم نیازی نیست در کلاس درس و برای دانش‌آموزانتان از این علائم بهره‌برید.

توضیح: آرایه‌های ادبی را در قسمت توضیح می‌توانیم بگنجانیم؛ مثلاً در بیت بالا آرایهٔ ادبی تشخیص هست که آن را حتماً در قسمت توضیح زیر بازگردانی می‌توانیم توضیح دهیم.

نمونه‌های دیگر بازگردانی ابیات ناصر خسرو بدون توضیح

در این قسمت چندین بیت دیگر از ابیات ناصر خسرو را بدون توضیح بازگردانی می‌کنیم تا مورد استفادهٔ دانشجویان محترم قرار بگیرد:

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم، نیک‌اختری را
بازگردانی بیت: وقتی که تو، خودت، ستارهٔ [بخت] خودت را بد می‌کنی، از فلک [و آسمان]،
توقع^۱ [و انتظار] خوشبخت بودن [و خوش طالع بودن] را نداشته‌باش.

نگر^۲، نشمری، ای برادر، گزافه به دانش دبیری و نه شاعری را

^۱. ترکی کلمهٔ عربی توقع و چشم داشتن: اوماجاق umacaq می‌شود.

بازگردانی بیت: آگاه باش که دبیری و شاعری را بیهوده جزو دانش [حقیقی] نشماری.

بازگردانی نمونه‌هایی از ابیات مسعود سعد سلمان

خوشبختانه ابیات مسعود سعد سلمان خیلی کمتر از ابیات ناصر خسرو دارای تعقید لفظی است؛ چرا که مسعود سعد سلمان، مثل اغلب شاعران سبک خراسانی شاعری فرم‌گرا و روساخت‌مدار است. برای این که آنچه را تا کنون گفته‌ایم، در بازگردانی ابیاتی چند از مسعود سعد سلمان نیز به کاربندیم، چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

دوش در روی گنبد خضرا مانده بود این دو چشم من عمدا

بازگردانی: دیشب، این دو چشم من، بر روی آسمان سبز، خیره و ثابت مانده بود.

توضیح: با توجه به این که یکی از معانی «عَمَد/ عَمَد» در زبان عربی، «تحمل کردن، نگه داشتن، ستون زدن» است (نک. فرهنگ معاصر عربی- فارسی آذرتاش آذرنوش، مدخل عَمَد/ عَمَد)، هرچند «عمدا» را می‌توان عمداً، از روی قصد، تعمداً معنی کرد و در بازگردانی وارد کرد، اما به نظر می‌رسد به مفهوم اصلی لطمه می‌زند و برای همین در بازگردانیمان این کلمه را همراه با فعل در نظر گرفتیم: «عمدا مانده بود» و «بارمعنایی نگه داشتن و ستون زدن» را به صورت «ثابت مانده بود» به کار بردیم.

لون انقاس داشت پشت زمین زنگ زنگار داشت روی هوا

بازگردانی: پشت زمین، رنگ مرکب داشت و روی هوا، به رنگ زنگار بود.

چون نای بینوایم از این نای بینوا شادی ندید هیچ کس از نای بینوا

بازگردانی: از آن جا که در زندان نای بینوا [و خشک و خالی] هستم، مانند نیی [باریک و لاغر] و بدون نوا [و صدا] هستم.

آن گوهری حسام در دست روزگار کاخر برونم آرد یک روز در وغا

بازگردانی: من آن شمشیر جوهردار و اصیل در دست روزگار هستم که سرانجام مرا یک روز در جنگ [از غلاف] بیرون خواهد کشید.

اندر آن تنگیم که وحشت او جان و دل را گلو بیفشارد

^۲. کلمه «نگر» در این بیت «شبه جمله» است؛ به معنی «آگاه باش»، «متوجه باش»، «هوشیار/ هشیار باش»، «مواظب باش»، «هان»، «زنهار/ زینهار»، «مبادا»، «هشدار». ترکی آن هم «گوزله gözlə» و «ساقین saqın/ ساکین sakın» می‌شود.

در آن تنگنا، مضيقه و زندان تنگ] هستم که وحشت [و هراس آن]، گلوِي جان و دل را می- فشارد.

توضیح: «را» در «جان و دل را گلو» «رای فکّ اضافه» است.

از چمن و بستان شد ناپدید هر گُل بوبنده که از گِل بزاد
بازگردانی: هر گل خوشبو و معطری که از خاک زاده شده بود، از چمنزار و بوستان ناپدید شد.

چند نمونه از بازگردانی متون نثر و نظم (برای مطالعه آزاد شما دانشجومعلمان گرامی)

در این جا برای تفهیم بهتر موضوع و استفاده شما عزیزان، چند نمونه از بازگردانی را تقدیم می‌کنم. لازم به ذکر است که چون مستقیم از اینترنت برداشته و در این جا نقل می‌کنم، مسئولیت اغلاط املایی و نگارشی بر عهده من، اختیار بخشی نیست و صرفاً جهت استفاده شما عزیزان از نکات ظریف معنایی آنها، عیناً به این جا منتقل می‌کنم:

بررسی و بازگردانی چند بیت از کتب ادبیات فارسی - محمد پاک نهاد

واژگان کلیدی: تطور زبان، تحول صرفی و نحوی، حذف، ارتباط نحوی، ظرافت معنایی، حرف عطف، آزادی، رواق بالا، طره سیاه

- بر چنین دختری به آزادی اختیار کنم به دامادی (ادبیات اول)
- ای طاق نهم رواق بالا بشکسته ز گوشه ی کلاهد
- مه طاسک گردن سمندت شب طره ی پرچم سیاهت
- ایزد که رقیب جان خرد کرد نام تو ردیف نام خود کرد (ادبیات سوم)
- نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست وگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی زند (ادبیات سوم)

یکی از ویژگی های زبان، تطور و دگرگونی آن است. زبان بر اثر عوامل گوناگون دگرگون می شود؛ این دگرگونی همه ی بخش های زبان را شامل می شود. تحول آواها و اصوات،

تحول ساخت کلمات ، تحول نحوی ، معنایی و واژگانی اساسی ترین تحولات تاریخی هر زبان است . (نک : باقری ، ۱۳۸۵ ؛ ۶) چه بسا بی توجهی به تطور معنی یک واژه یا ارتباط نحوی یک جمله ، ما را در فهم درست یک متن گمراه نماید .

در « ادبیات فارسی » ، سال اول دبیرستان ، داستانی از هفت پیکر نظامی بازنویسی شده است . این داستان تلخیص افسانه ای است که دختر پادشاه اقلیم ششم (بانوی چین) در گنبد صندلی و در روز پنج شنبه برای بهرام نقل می نماید (نظامی ، ۱۳۷۶ : ۲۸۳) . عنوان این درس در ادبیات فارسی سال اول دبیرستان « داستان خیر و شر » است .

در این داستان بی‌تی وجود دارد که بدون آگاهی از تحول معانی واژگان نمی توان معنای سر راستی از آن ارائه نمود . ملک الشعرا بهار در سبک شناسی خود از کلماتی نام می برد که در گذشته بسیار متداول بوده اما امروز منسوخ شده اند . (بهار ، ۱۳۷۳ . ج ۱ : ۴۲۹) واژه ی آزادی در بیت ذیل دچار چنین تحولی شده است به گونه ای که بسیاری از کاربردهای معنایی گذشته آن امروز منسوخ شده است :

بر چنین دختری به آزادی اختیار کنم به دامادی

باید دانست که « آزادی » در دوره های اولیه نثر فارسی دری (سامانی ، غزنوی و خوارزمشاهیان) معنای مختلفی داشته است . اکثر فرهنگ ها مثل آندراج ، برهان قاطع ، معین و ... در معنا نمودن واژه ی آزادی ، شکر و سپاس را علاوه بر معنای مصطلح امروز آن ذکر نموده اند .

اما در لغت نامه دهخدا معنای متعددی با ذکر شواهدی از متون فارسی ارائه شده است به مواردی از آنها اشاره می شود :

- جدایی و دوری :

زمهر خویش جز شادی نبینم که از پیروزی آزادی نبینم

- خوشی و استراحت :

ای جهانی ز تو به آزادی بر من از تو چراست بیدادی (فرخی)

- شکر و سپاس و حق شناسی و مدح و ثنا :

نیا طوس را دید و در برگرفت بپرسید و آزادی اندر گرفت (فردوسی)

ابلیس پیش ایشان شد و از حال ایشان بپرسید آدم از خدای تعالی شکری کرد و آزادی
کرد و تسبیح کرد خدای را (بلعمی) - ضد بندگی :

آزادی آرزوست مرا دیر سالهاست تا کی زبندگی نه کم از سرو سوسنم (عمادی
شهریاری)

در مثنوی مولوی چهارده بیت وجود دارد که واژه آزادی در آن ها آمده است . (مثنوی
، ۱۳۸۸) . آزادی در این ابیات در معانی مختلف است . از جمله در ابیات زیر در معنای شادی
و خرمی است .

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید (۴۵۴۲ ، ۶)

بر مراد تو روم شادی کنم بنده ی تو باشم آزادی کنم (۳۴۴۰ ، ۴)

آن که زو هر سرو آزادی کند قادر است ار غصه را شادی کند (۱۷۴۲ ، ۶)

چنان که ذکر شد ملک الشعرا بهار از واژگانی نام می برد که بسیاری از معنای آن در
گذشته ، امروز از میان رفته و کاربرد ندارد . وی در ج ۱ سبک شناسی برای آزادی ، معانی
تشکر ، امتنان نمودن ، متشکر بودن را آورده است . (بهار ، ۱۳۷۳ . ج ۱ : ۴۲۹) . همو می
آورد که در تذکره الاولیاء آزادی به معنی نجات و آزادی از مادیات است و آزاد ، درست ترجمه
ی بُختار پهلوی است که در آداب مزد یسنا به معنی آزاد شده از سرشت « اهریمن »
مستعمل بوده است . (همان . ج ۲ : ۲۱۰)

در مقاله ای که در سایت تخصصی گروه زبان و ادبیات فارسی استان بوشهر بهشهر و
اردبیل به نمایش درآمده است با ذکر شواهدی از لغت نامه دهخدا و با ذکر جمله ای از معارف

بهاء ولد ، آزادی را در بیت مذکور ، حق شناسی و شکر و سپاس معنا نموده اند. (گروه زبان و ادبیات فارسی بوشهر ، بهشهر ، اردبیل ، آخرین بازنگری ۸۷/۱۰/۲۸ دسترسی در ۱۳۹۰)

با این توضیحات اگر به دقت به سیر داستان توجه شود آوردن معنای سپاس و حق شناسی صحیح نمی باشد زیرا راوی ابیات مذکور در داستان ، چوپان است :

جز یکی دختر عزیز مرا نیست و بسیار هست چیز مرا

گر نهی دل به ما و دختر ما هستی از جان عزیزتر بر ما

بر چنین دختری به آزادی اختیارت کنم به دامادی

با توجه به نیکی هایی که چوپان و دختر وی در حق جوان نابینا و مالباخته نموده اند این جوان است که باید سپاس گزاری و قدردانی نماید نه چوپان . به این دلیل ، معنای سپاس و حق شناسی درست نمی نماید . از طرف دیگر اگر به بقیه ی ماجرا در هفت پیکر توجه شود ابیاتی وجود دارد که معنای آزادی را روشن می سازد . البته این ابیات در داستان « خیر و شر » نیامده است :

خیر کاین خوشدلی شنید زکرد سجده ای آنچنان که شاید برد

چون بدین خرمی سخن گفتند از سر ناز و دلخوشی خفتند

(نظامی ، همان : ۲۸۳)

واژه های خوشدلی ، خرمی و دلخوشی در این ابیات و همچنین بافت حکایت و سیر داستان به گونه ای است که مناسب ترین معنی برای واژه ی آزادی شادی و رضایت خاطر و خشنودی است . اگر بیت بازگردانی شود بدین صورت در می آید :

من تو را بر چنین دختری با شادی و خشنودی و رضایت کامل به دامادی انتخاب می کنم (برمی گزینم).

در راستای همین تحول می توان به تحول صرفی و نحوی زبان نیز اشاره نمود . البته نمونه ی قابل ذکر برای این مورد ، باید از نثر فارسی انتخاب شود . زیرا طبیعتاً زبان شعر دارای ضرورت هایی است که باعث جا به جایی ارکان و اجزای زبان می شود . اما گاهی اوقات این جا به جایی به گونه ای است که سبب ابهام و ضعف تألیف در نظام دستوری زبان می شود . مثلاً در بیت زیر جا به جایی صفت ، ایجاد ابهام نموده است:

مه طاسک گردن سمندت شب طره ی پرچم سیاهت

این بیت از ترکیب بند یازده بندی جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی است که در ادبیات سال سوم دبیرستان ، بند اول آن ذکر گردیده است . استاد وحید دستگردی در مقدمه دیوان جمال الدین می گوید : ترکیب بندی بدین رشاق و سلاست در دیوان هیچ یک از اساتید باستان جز دیوان سعدی دیده نمی شود و مسلم شیخ هم در ترجیح معروف خود بدین ترکیب بند نظر داشته . (عبدالرزاق اصفهانی ، ۱۳۷۹ : ۲۹) .

آقای اصغر شهبازی بند اول این ترکیب بند را با عنوان « ای طاق رواق بالا » در نشریه پویه ی شرح نموده اند . (شهبازی ۱۳۸۶ : ۳۶) این شرح اگر چه جامع و قابل توجه است در بعضی موارد قابل نقد است مثلاً در توضیح بیت مذکور ، سیاه را صفت پرچم دانسته اند در صورتی که سیاه صفت طره می باشد .

در همین مقاله در شرح بیت « ای طاق نهم رواق بالا / بشکسته ز گوشه کلاهت » نوعی پریشانی و آشفتگی دیده می شود . در این بیت ، « بالا » ، صفت رواق است و بالا به معنای بلند می باشد . آن چه شکسته است طاق نهم نیست بلکه رواق بالای طاق نهم می باشد . رواق های ایوان سایبان ساختمان است که به منزله ی سقفی است که در جلوی خانه ساخته شده است البته این رواق می تواند در معنای سقف هم باشد ؛ یعنی سقف بلند آسمان نهم . این رواق بالای طاق نهم (آسمان نهم) به وسیله ی گوشه ی کلاه پیامبر اکرم (ص) در هنگام معراج آن حضرت شکسته است . نکته مهم در این بیت که معمولاً به آن کمتر توجه شده و حتی در بخش توضیحات درس هم به آن توجه نشده است واژه « کلاه » و « گوشه ی کلاه » است . کلاهداری به معنی ریاست و سروری است (حواشی غنی : ۲۲۷ . نقل از خرمشاهی ، ج ۱ : ۶۵۶) . کمال الدین اسماعیل گوید :

زهی ز شرم کله داریت دل بدخواه / شکسته بسته و در هم شده چو چین قبا (کمال الدین اسماعیلی : ۲۰۸ . نقل از خرمشاهی ، همان : ۶۵۷) . با این توضیح ، این بیت به فرمانروایی و عظمت مقام حضرت محمد (ص) اشاره می نماید .

رواقِ بالای (بلند) طاق نهم که نقطه اوج آسمان هاست در برابر عظمت مقام حضرت محمد (ص) اعتبار خود را از دست داده است . شاعر می گوید : ای محمد گوشه کلاه تو (مقام رفیع تو) عظمت و بلندی آسمان نهم (رواق بلند طاق نهم) را شکست داده است (تو در معراج از آخرین فلک هم بالاتر رفته ای و گذشته ای)

نکته گفتنی دیگر درباره‌ی این بند مربوط به بیت زیر است :

ایزد که رقیب جان خرد کرد / نام تو ردیف نام خود کرد

منظور از این بیت تنها اشاره به آمدن نام پیامبر بعد از نام خداوند در بعضی آیات قرآن نیست بلکه آن چه شاعر در نظر داشته است برابر نهادن واژگان جان و خرد در مصراع اول با الله (خود) و رسول (تو) در مصراع دوم است . نکته ظریفی که شاعر به آن توجه دارد این است که خداوند خرد را نگهبان جان قرار داده است اما برای پیامبر نگهبانی به جز خود پسندیده است (نام تو ردیف نام خود کرد) منظور از ردیف کردن نام پیامبر با نام خود اشاره به همین حفاظت و نگهبانی از پیامبر اکرم (ص) است که در تقابل با جان و خرد در مصراع اول روشن می شود ، یعنی خداوند خرد را نگهبان جان قرار داد و خود نگهبان تو شد .

یکی دیگر از تحولات نحوی زبان مربوط به مقوله حذف و جا به جایی و اجزای جمله به خصوص در شعر است :

نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست اگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی زند

آنچه که در این بیت قابل توجه است دو مقوله حذف و کاربرد « واو » است . قبل از این که با برگرداندن حذفیات این بیت معنای آن روشن شود لازم است درباره ی حرف ربط « و » در این بیت توضیحی داده شود :

حرفی که دو کلمه یا جمله را به یکدیگر عطف می کند در خط فارسی به صورت «و» نوشته می شود که تلفظ آن در زبان گفتار و شعر (جز در آغاز مصراع) به حکم وزن همزه ی مضموم (O) تلفظ می شود (خانلری ، ۱۳۷۴ ، ج ۳ : ۴۲۰) . «و» بازمانده ی « ud » فارسی میانه است . «و» چهار تلفظ دارد : وَ ، وُ ، وِ و (ابوالقاسمی ، ۱۳۷۵ : ۲۹۱) .

«و» حرف ربط معناهای مختلف دارد :

۱. برای عطف : این همه هیچ است چون می بگذرد / تخت و امر و نهی و گیر و دار
۲. استعباد و مبانیّت : من و انکار شراب این چه حکایت باشد / غالباً این قدوم عقل و کفایت باشد
۳. حالت : ای که پنجاه رفت و در خوابی / مگر این پنج روزه دریابی
۴. ملازمت : چو فردا برآید بلند آفتاب / من و گرز و گردان و افراسیاب
۵. تقابل و معیت : عمر برف و آفتاب تموز / اندکی ماند و خواجه غره هنوز
۶. مساوات : عیب جوانی نپذیرفته اند / پیری و صد عیب چنین گفته اند

(برای معانی گوناگون «و» نگاه کنید به : فرشید ورد ؛ ۱۳۸۷ : ۲۲۷ و خیامپور ، ۱۳۷۲ : ۱۸۶)

در نگاه اول عده ای ممکن است این « واو » را زائد تصور نمایند و یا آن را در معنای حرف ربط وابسته ساز بدانند ؛ یعنی معنای «اگر» را برای آن فرض نمایند . ولی می توان با نشان دادن ژرف ساخت و زیر ساخت این بیت ؛ یعنی با برگرداندن حذفیات ، اجزای سخن را

به خوبی نمودار ساخت و هر گونه ابهامی را از آن برطرف نمود . ساختار اصلی این بیت قبل از حذف بدین گونه بوده است :

[چون] [من] نه سایه دارم و نه بر [دارم] مرا بیفکنند و سزاست [که مرا بیفکنند]

وابسته (پیرو) هسته(پایه) هسته(پایه) وابسته
(پیرو)

جمله مرکب جمله مرکب

مصرع اول بیت از دو جمله مرکب تشکیل شده است که پیوند وابستگی از سر مصرع اول حذف شده است و در جمله مرکب دوم جمله وابسته محذوف است. این جمله وابسته در حکم نقش اصلی نهاد برای جمله است ؛ یعنی قابل تأویل به نقش نهادی است که البته از سخن حذف شده است : افکندنِ من سزاست . حال کاملاً مشخص است «و» در مصرع اول برای عطف دو جمله مرکب به کار رفته است . برای شناخت پیروهای غیر موصول نگاه کنید به (ارژنگ ، ۱۳۸۷ : ۱۹۴)

نتیجه این که ، ویژگی های سبکی ، تطور زبان و دستور زبان از مهم ترین مسائلی است که در روشن ساختن معنای متون نظم و نثر کهن و جدید باید از آن کمک گرفت .

منابع

۱ - ابوالقاسمی ، محسن . دستور تاریخی زبان فارسی . تهران : سمت ، ۱۳۷۵ .

۲ - ادبیات فارسی (۱) سال اول آموزش متوسطه (۱۳۸۱) .

۳ - ادبیات فارسی (۲) سال دوم آموزش متوسطه (۱۳۸۱) .

۴ - ادبیات فارسی (۳) . سال سوم آموزش متوسطه (۱۳۸۳) .

۵ - ارژنگ ، غلامرضا . دستور زبان فارسی امروز . تهران : قطره ، ۱۳۸۷ .

- ۶ - اصفهانی ، جمال الدین محمد بن عبدالرزاق . بقیع وحید دستگردی . تهران : نگاه ، ۱۳۷۹ .
- ۷ - باقری ، مهری . تاریخ زبان فارسی . دانشگاه پیام نور ، ۱۳۸۵ .
- ۸ - بهار ، محمد تقی . سبک شناسی . (ج ۱) تهران : امیرکبیر ، ۱۳۷۳ .
- ۹ - خانلری ، پرویز . تاریخ زبان فارسی . (ج ۳) . تهران : نشر سیمرغ ، ۱۳۷۴ .
- ۱۰ - خرمشاهی ، بهاءالدین . حافظ نامه . (ج ۱) تهران : انتشارات علمی و فرهنگی ، ۱۳۷۳ .
- ۱۱ - خیامپور ، عبدالرسول . دستور زبان فارسی . کتابفروشی تهران ، ۱۳۷۲ .
- ۱۲ - دهخدا ، علی اکبر . لغت نامه . دانشگاه تهران : مؤسسه لغت نامه دهخدا ، ۱۳۷۷ .
- ۱۳ - شعار ، جعفر . گزیده تاریخ بلعمی . تهران : قطره ، ۱۳۷۳ .
- ۱۴ - شهبازی ، علی اصغر . « ای طاق نهم رواق بالا » . پویه . دوره پنجم ، شماره چهارم ، ۱۳۸۶ . صص ۳۶-۳۸ .
- ۱۵ - فرشیدورد ، خسرو . دستور مختصر تاریخی زبان فارسی . تهران : زوار ، ۱۳۸۷ .
- ۱۶ - کامیار ، وحیدیان و عمرانی ، غلامرضا . دستور زبان فارسی (۱) . تهران : سمت ، ۱۳۷۹ .
- ۱۷ - گروه زبان و ادبیات زبان فارسی بوشهر . وب سایت تخصصی (آخرین بازنگری ۸۷/۱۰/۲۸) .
- ۱۸ - گروه زبان و ادبیات فارسی اردبیل . وب سایت تخصصی (آخرین بازنگری ۸۷/۱۰/۲۸) .
- ۱۹ - گروه زبان و ادبیات فارسی بهشهر . وب سایت تخصصی (آخرین بازنگری ۸۸/۱/۲۶)
- ۲۰ - مثنوی معنوی . قم : مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی ، ۱۳۸۸ . (لوح فشرده CD) .

بازگردانی و توضیح درس «قاضی بست» کتاب ادبیات سوم عمومی

روز دوشنبه ، هفتم صفر، امیر[مسعود] صبح زود، سوار اسب شد و با پرندگان شکاری و یوزپلنگان و چاکران و خدمتکاران و نوازندگان به ساحل رود هیرمند رفت و در آنجا غذا و شراب همراه خود بردند و صید زیادی بدست آوردند زیرا تا نزدیک ظهر مشغول صید بودند. پس در کنار رود اطراق کردند و خیمه ها و سایبان هایی در آنجا زده بودند. آنان غذا خوردند و شراب نوشیدند و بسیار خوشحالی کردند.

از آنجا که سرنوشت چنین بود، پس از نماز، امیر دستور داد تا قایق ها را بیاورند و ده قایق کوچک آوندند، یکی از آنها بزرگتر بود برای نشستن سلطان و بسته ها پهن کردند و سایبانی بر وی کشیدند. امیر سوار آن قایق شد و هر گروهی از مردم سوار قایقهای دیگر شدند و هیچ کس از عاقبت کار خبر نداشت. ناگهان آنها دیدند که چون آب فشار آورده بود قایق پر شده، قایق شروع به غرق شدن و درهم شکستن کرد، موقعی فهمیدند که می خواست غرق شود. فریاد بلند شد و همه به جنبش و تکاپو افتادند، امیر برخاست و بخت یار بود که قایقهای دیگر به او نزدیک بودند. هفت و هشت تن به آب پریدند و امیر را گرفتند و امیر را بردند و به قایق دیگر رسانیدند و کاملاً خسته شده بود و پای راستش زخمی شده بود، به اندازه یک کمر بند پوست و گوشت پاره شد و چیزی نمانده بود که غرق شود. اما خداوند پس از نشان دادن قدرت خود رحم کرد. جشن و شادی بر او سیاه شد و چون امیر به قایق رسید، قایقها حرکت کردند و به ساحل رود رسانیدند.

امیر از مرگ نجات یافته و به خیمه آمد و لباسهایش را عوض کرد و خیس و ناخوشایند شده بود سوار اسب شد و سریع به قصر رفت زیرا خبری بسیار ناخوشایند در لشکر پیچیده بود و نگرانی و پریشانی بزرگی به پا شده بود. بزرگان و وزیران به استقبال او رفتند، وقتی پادشاه را به سلامت دیدند. فریاد و دعا در بین سپاهیان و مردم برپا شده بود و آنقدر صدقه دادند که اندازه آن معلوم نبود.

روز بعد امیر دستور داد تا نامه هایی را به غزنین و همه سر زمین های ایران بفرستند و ماجرایی این اتفاق بزرگ و سخت را که پیش آمد و تندرستی که در پی آن حاصل شد به مردم خبر دهند و دستور داد تا یک میلیون درهم در غزنین و دو میلیون درهم در دیگر سرزمین ها به شکرانه این حادثه از خیر گذشته به نیازمندان و مستحقان بدهند. و امیر با امضای خود آن نامه را مورد تأیید قرار داد و قاصدان رفتند.

روز پنجشنبه یازدهم صفر امیر تب کرد، تبی سوزان و سردرد (سرسام): نوعی بیماری که به معنای ورم سر (مغز) می باشد. آن طور که نمی توانست با کسی ملاقات کند بجز تعدادی از پزشکان و خدمتکاران مرد وزن واز بقیه مردم دور جست، مردم بسیار نگران و پریشان بودند و نمی دانستند چه پیش می آید.

از وقتی که این بیماری پیش آمده بود بونصر از نامه های رسیده با خط خود نکته برداری می کرد و از تمامی نکته ها آنچه را که در آن خبر ناخوشایندی نبود به واسطه من به قسمت پایین کاخ می فرستاد و من آن نامه ها را به آغاجی خادم می دادم و تند تند جوابها را برای بونصر می آوردم. امیر را اصلاً نمی دیدم تا زمانی که نامه هایی رسید از پسران علی تکین و من خلاصه آن نامه ها را که در آنها خبر خوشی بود به دربار بردم. آغاجی نامه ها را از من گرفت و پیش امیر برد. پس از یک ساعت بیرون آمد و گفت: ای ابوالفضل امیر تو را به حضور می طلبد.

به نزد امیر رفتم و دیدم که خانه را تاریک کرده اند و پرده های کتانی خیس در آن آویزان کرده اند و شاخه های بسیاری در آن گذاشته اند و کاسه های بزرگ پر از یخ بر روی آن شاخه ها گذاشته بودند و دیدم که امیر آنجا بر روی تخت نشسته است در حالی که پیراهن نازک کتانی بر تن و گردنبندی از جنس کافور در گردن داشت و بوالعلای طبیب آنجا پایین تخت نشسته بود.

امیر گفت: به بونصر بگوی که امروز حالم خوب است و در همین دو سه روز آینده اجازه ی ملاقات داده خواهد شد، زیرا بیماری و تب همه از بین رفته است.

من بازگشتم و هر چه اتفاق افتاده بود به بونصر گفتم. بسیار خوشحال شد و خدای عزیز و گرامی را برای سلامتی امیر شکر کرد و نامه نوشته شد. به نزد آغاجی بردم و اجازه حضور یافتم تا بار دیگر افتخار دیدار امیر مسعود را که برای من مبارک بود پیدا کردم.

امیر نامه را خواند و وسایل نوشتن طلب کرد و آن نامه را امضا کرد و گفت وقتی نامه فرستاده شد تو برگرد که درباره موضوع خاصی برای بونصر پیامی دارم تا به تو بگویم.

گفتم اطاعت می کنم و برگشتم با نامه امضا شده و آنچه اتفاق افتاده بود برای بونصر بازگو کردم. این انسان بزرگ و نویسنده لایق با شادمانی به نوشتن پرداخت و تا نزدیک نماز ظهر این امور مهم را به پایان رسانید و چاکران و فرستاده را روانه کرد. سپس نامه ای نوشت به امیر و هر چه انجام داده بود در آن شرح داد. نامه را بردم و اجازه ورود یافتم و نامه را به امیر دادم، امیر خواند و گفت خوب شد. به آغاجی خادم گفت کیسه ها را بیاور و به من گفت این کیسه ها را بگیر. در هر کیسه هزار مسقال طلای خرد شده است. به بونصر بگوی طلاهایی است که پدر ما از جنگ هندوستان آورده است و بتهای طلایی را شکسته و ذوب کرده و خرد کرده و این حلال ترین مال هاست. در هر سفری برای ما از این طلاها می آورند تا هرگاه می خواهیم صدقه بدهیم که کاملاً حلال باشد از همین دستور می دهیم بدهند.

شنیده ایم که قاضی بست بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر بسیار تهی دستند و از کسی چیزی قبول نمی کنند و زمین زراعی کوچکی دارند. باید یک کیسه را به پدر و یک کیسه را به پسر داد تا برای خود زمین زراعی کوچکی از مال حلال برای خود بخرند تا بتوانند راحت تر زندگی کنند. ما نیز شکر این نعمت تندرستی که بدست آوردیم اندکی ادا کرده باشیم.

من کیسه ها را برداشتم و به نزد بونصر آوردم و ماجرا را تعریف کردم. بونصر در حق امیر دعا کرد و گفت: امیر این کار را بسیار خوب و بموقع انجام داد. شنیده ام که بوالحسن و پسرش زمانی پیش می آید که به ده درهم محتاج می شوند. بونصر به خانه بازگشت و کیسه های طلا را با او بردند و پس از نماز کسی را فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را دعوت کرد و آمدند. بونصر پیغام امیر را به قاضی رساند.

قاضی در حق امیر بسیار دعا کرد و گفت: این هدیه مایه افتخار من است، پذیرفتم و پس دادم زیرا به آن احتیاجی ندارم و روز قیامت بسیار نزدیک است و نمی توانم جواب گوی آن باشم و البته نمی گویم که نیازمند نیستم اما چون به آن مقدار اندکی که دارم قانعم. گناه و عذاب این عمل را نمی توانم بپذیرم.

بونصر گفت: شگفتا طلایی که سلطان محمود با جنگ از بت خانه ها و به زور شمشیر آورده باشد و بت هایی طلایی را شکسته و خرد کرده و گرفتن آنرا خلیفه مسلمین [خلیفه عباسی] حلال می شمارد شما آنرا نمی پذیرید.

گفت: عمر امیر طولانی باد. وضعیت خلیفه به گونه ای دیگر است زیرا او صاحب همه ولایت های اسلامی است و خواجه بونصر با امیر در جنگها بوده است و من نبوده ام و برایم مشخص نیست که آن جنگها بر شیوه پیامبر بوده است یا نه. من نمی پذیرم و مسئولیت این را به عهده نمی گیرم. گفت اگر تو قبول نمی کنی به نیازمندان و درویشان بده. گفت من هیچ نیازمندی در بست نمی شناسم که بتواند به آن طلا داد و این چه کاری است که طلا کس دیگری ببرد و من در قیامت مورد بازخواست قرار بگیرم، به هیچ وجه آنرا نمی پذیرم.

بونصر به پسر قاضی گفت: تو سهم خود را بردار، گفت: زندگی خواجه بزرگ طولانی باد. به هر حال من هم فرزند همین پدرم که این سخن ها را گفت و دانش خود را از او آموخته ام و اگر حتی یک روز او را می دیدم و حالات و رفتار او را می شناختم بر من واجب می شد که تمام امر از او پیروی کنم. چه برسد به اینکه سالها او را دیده ام و من هم از حساب رسی و ماندن و سوال روز قیامت می ترسم همان طور که او می ترسد و آنچه از مال دنیا دارم که کم و حلال است برایم کافی است و به بیشتر از آن نیازمند نیستم.

بونصر گفت: خدا خیرتان بدهد شما دو نفر چقدر بزرگوارید و گریه کرد و آنها را بازگرداند و بقیه روز در همین فکر بود و از این ماجرا سخن می گفت و روز بعد نامه ای نوشت به امیر و ماجرا را بازگو کرد و طلا را پس فرستاد.

روایتی دیگر...

۱. روز دوشنبه ، هفتم صفر ، امیر شبگر بر نشست و به کران رود هیرمند رفت ، با بازان و یوزان وحشم و ندیمان و مطربان و خروذنی و شراب بردند . صید بسیار به دست آمد که تا چاشتگاه به صید مشغول بودند . پس به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شرع ها زده بودند . نان بخوردند و دست به شراب کردند و بسیار نشاط رفت .
۲. توضیحات:

الف) شبگیر (صبح رود ، سحرگاه) برنشستن (سوار بر اسب شدن) کران (حاشیه - ساحل)
ب) یوزان (جمع یوز ، یوز جانوری مانند پلنگ که برای شکار آهو و گوزن تربیت می شده است .) حشم (چاکران ، خدمتکاران ، اطرافیان) ندیمان (همنشینان ، همدمان شخصی بزرگ) مطربان (خوانندگان و نوازندگان - کسی که در موسیقی و هنر نمایشی دستی در کار دارد) چاشتگاه (هنگام خوردن صبحانه) شرع (در اینجا به معنی « سایه بان » می باشد) به معنی بادبان کشتی های قدیمی نیز به کار می رود .
ج) منظور از « نان » خوردنی و غذا می باشد .

بسیار نشاط رفت : بسیار خوش گذشت / دست به شراب کردند (مشغول نوشیدن شراب شدند)

۳. از قضای آمده ، پس از نماز ، امیر کشتی ها بخواست و ناوی ده بیاوردند . یکی بزرگ تر ، از جهت نشست او ، و جامه ها افکندند و شرعی بر وی کشیدند و وی آن جا رفت و از هر دستی مردم در کشتی ها ی دیگر بودند و کس را خبر نه.
۴. توضیحات:

الف) « از قضای آمده » یعنی : تقدیر چنین بود و اتفاقی که می خواست پیش آید ، پیش آمد

ب) ناو به معنی قایق کوچکی است که از درخت میان تهی می سازند . در عبارات بالا منظور همان کشتی است « ناوی ده » ، یعنی ده ناو (در متون کهن از ویژگی های گروه های اسمی اینست که صفت شمارشی اصلی پس از موصوف می آمده است).

ج) « از جهت نشست او » یعنی برای نشستن امیر مسعود (آماده کردند).

د: « جامه ها افکندند »؛ یعنی: برای نشستن امیر مسعود در کشتی کف آن را با گستردنی های مناسب مفروش کردند .

ه: « شرع » در عبارات فوق به معنی « بادبان » می باشد بادبان کشتی که با وزیدن باد کشتی را به حرکت در می آوردند) به معانی دو گانه شرع در این درس توجه کنید .

ز: مرجع ضمیر «وی» در جمله «شرعی بروی کشیدند» «ناو» می باشد . معنی عبارت: بادبانهای کشتی را برافراشتند .

ح: معنی عبارت «و کس را خبرنه» این است که «همه از آن چه قرار بود پیش بیاید، بی خبر بودند.

۳. «ناگاه آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پر شدن و نشستن و دریدن گرفت. آن گاه آگاه شدند که غرقه خواست شد . بانگ و هراز و غریو برخاست ، امیر برخاست و هنر آن بود که کشتی های دیگر به او نزدیک بودند . ایشان در جستند هفت و هشت تن و امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد ، چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه شدن. اما ایزد رحمت کرد و پس از نمودن قدرت و سودی و شادی ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید کشتی ها برانندند و به کرانه رود رسانیدند».

توضیحات:

الف: «نشستن و دریدن گرفتن» یعنی: کشتی شروع کرد به پایین رفتن و پاره شدن. در این جا ساخت دستوری «... گرفت» به معنی «شروع کرد و آغاز کرد» است و در اصطلاح به آن «فعلِ آغازین» می‌گویند.

ب: «هزاهز» یعنی: سر و صدا ، فریاد.

ج: منظور نویسنده از عبارت «بانگ و هزاهز و غریو برخاست» این است که: شدت سر و صدا و شلوغی را در هنگام بیان حادثه بگوید.

د: معادل امروزی عبارت «هنر ، آن بود» این است: بخت یار بود «خوش بختانه»

ه: «بربودند» یعنی گرفتند و از مهلکه فراری دادند/ نجات دادند.

و: معنی و نقش دستوری واژه «نیک» در جمله‌ی «نیک کوفته‌شد» این است: «بسیار و کاملاً» (البته در این درس) و نقش دستوری آن «قید» می‌باشد.

ز: «افگار» یعنی: زخمی

ح: «یک دوال پوست و گوشت بگسست» یعنی: لایه ای از پوست و گوشت جدا شد.

ط: معادل امروزی در بیان فارسی معیار عبارت «هیچ نمانده بود از غرقه شدن» این است: «نزدیک بود که غرق شود»

ی: «تیره شدن سور» یعنی: از بین رفتن جشن، عیش، شادی و نشاط. «سور»: بزم، جشن، شادی، عروسی، عیش، میهمانی، ولیمه.

۵. «و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و برنشست و به زودی به کوشک آمد...».

توضیحات:

الف: فارسی معیار امروزی عبارت «از آن جهان آمده» چنین است : «از مرگ برگشته»

ب: معنی کلمه «گردانیدن» در عبارت «امیر جامه بگردانید» این است : «عوض کردن»: امیر لباسهای خود را عوض کرد .

ج: برنشستن (سوار بر اسب شدن) کوشک (قصر، کاخ).

۶. دیگر روز ، امیر نامه ها فرمود به غزنین و جمله ی مملکت بر این حادثه ی بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک به مستحقان و درویشان دهند ، شکر این را و بنشسته آمد و به توقیع مؤکد گشت و مبشران برفتند.

توضیحات:

الف: معنی برخی واژگان دشوار سطور فوق :

صعب (سخت، دشوار، خطرناک) مقرون شدن (همراه شدن) مثال دادن (امر کردن) توقیع (نوشتن نام و نشان) توقیع (مهر و امضای زیر نامه) مبشر (پیام رسان خبر خوش – مژده دهنده)

ب: برگردان عبارات فوق به فارسی روان و معیار امروزی :

« فردای آن روز – که امیر مسعود در روز هیرمند ، در آستانه غرق شدن قرار گرفت – امیر مسعود به غزنین و سایر شهرها نامه هایی فرستاد و در آن ضمن اشاره به حادثه ی خطرناکی که روی داد و این که امیر نجات یافت ، دستور داد تا به شکرانه ی سلامت در غزنین ، یک میلیون درهم و در سایر شهر ها دو میلیون درهم به مردم بیچاره و نیازمند صدقه بدهند ، صحت نامه به مهر امیر مسعود تأیید شد و پیام رسانانی که حامل این خبر خوش بودند ، روانه شدند .

۶. روز پنج شنبه ، یازدهم صفر ، امیر را تب گرفت ، تب سوزان و سرسامی افتاد ، چنان که بار نتوانست داد و محبوب گشت از مردمان ، مگر از اطّبا و تنی چند از خدمتکارانِ مرد و زن ، و دل ما سخت متحیر و مشغول شد تا حال چون شود .

الف: معنی عبارات : سرسام افتاد (دچار هزیان گویی شد . = عبارت آرایه کنایه دارد کنایه از این که میزان تب ، بسیار بالا بود .

بار نتوانست داد (نمی توانست با دیگران ملاقات داشته باشد / ملاقات و دیدار با پادشاه و سلطان را برا می گفتند .)

محبوب گشت از مردمان (کسی موفقّ به دیدار و ملاقات با او نشد)

ب: مگر : قید استثناء است - چون : ضمیر پرسشی به معنی چگونه . دل ما مسند - سخت و متحیر و مشغول مسندالیه و شد فعل ربطی می باشد .

۷. « تا این عارضه افتاده بود ، بو نصر نامه های رسیده را به خطّ خویش نُکّت بیرون می آورد و از بسیاری نُکّت ، چیزی که در او کراهیتی نبود می فرستاد فرودِ سرای ، به دست من و من به آغاجی خادم می دادم و خیرخیر جواب می آوردم و امیر را هیچ ندیدمی ، تا آن گاه که نامه ها آمد از پسران علی تکین و من نُکّت آن نامه ها پیش بردم و بشارتی بود . آغاجی بستد و پیش برد ، پس از یک ساعت برآمد و گفت : ای بوالفضل ! تو را امیر می بخواند »

الف: نُکّت ، جمع نکته است جمع دیگر آن نکات است . در عبارات فوق منظور مطالب اصلی و گزیده است .

ب: در جمله ی « بو نصر ، نامه های رسیده را به خطّ خویش ، نکت بیرون می آورد » « نامه های رسیده » مفعول جمله است ، نکت مفعول دیگر عبارت است و معنی عبارت چنین است « بونصر نامه هایی را که رسیده بود باز خوانی می کرد و نکته های برجسته و قابل اهمیت را دوباره با خط خود می نوشت و به حضور سلطان می برد .

منظور از بونصر : ابو نصر مشکان رئیس دیوان رسایل مسعود غزنوی است که معادل امروزی آن وزیر دربار و به عبارتی همه کاره پادشاه بوده است . وی مردی ادیب و دانشمند و از سرآمدان عصر خود بوده است .

وی در زمان محمود غزنوی پدر مسعود هم همین سمت را داشت . وی استاد ابوالفضل بیهقی نویسنده معروف « تاریخ بیهقی » است .

ج: دیوان رسایل یا رسالت ، اداره ای بوده که از طرف شاه ، مسئول صدور اسناد رسمی و نوشتن نامه های دولتی به حکام ولایات بوده است و همه ی مکاتبات دولتی از طریق همین دفتر انجام می پذیرفته است .

د: منظور از عبارت « چیزی که در او کراهیتی نبود » این است که : مطلبی که شنیدنش برای شاه ناگوار و ناخوشایند نبود می فرستاد .

ه : آغاجی اسم خاص است و منظور شخصی است که خادم و پرده دار مخصوص سلطان مسعود و وسیله ی رسانیدن مطالب و نوشته های بین پادشاهان و امیران و اعیان دولت بوده است . معنی امروزی آن معادل « وزیر دربار » معنی می دهد .

و: « خیرخیر » یعنی « سریع »

ز: معادل امروزی افعال « ندیدمی = نمی دیدم / می بخواند = می خواند » می باشد .

۸. « یافتم خانه تاریک کرده و پرده های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه ها نهاده و تاس های بزرگ پر یخ بر زبر آن و امیر را یافتم آن جا بر زبر تخت نشسته ، پیراهن توی ، مخنقه درگردن ، عقدی همه کافور و بوالعلا طیب آن جا زیر تخت نشسته دیدم .»

الف: معنی واژگان : یافتن (دیدن . مشاهده کردن) / کتان (کتان - نوعی پارچه سفید رنگ که از الیاف گیاهی به همین نام کتان ، بافته شده است) / عقد (گردنبند) / تاس (ظرفی که در آن مایعات ریزند ، کاسه نیمه گود) / توی (پارچه ای ناز کتانی که نخست در شهر توز

بافته می شده است و به علت مرغوبیت به همین نام شهرت داشته است.) / مخنقه (گردنبد
پارچه ای که به گردن می بسته اند ، نوعی شال به بتعبیر امروزی)

ب: عبارات به نثر روان فارسی معیار امروزی :

« مشاهده کردن که فضای خانه را تاریک کرده اند [نورگیرها و منافذ ورود نور را بسته اند]
پردهای کتانی آویخته و آن ها را مرطوب کرده اند ، بر کف اتاق ها ، شاخه های زیادی گذاشته
و بر روی آن ها ظرف های بزرگی از یخ گذاشته اند . امیر مسعود را دیدم که در آن اتاق روی
تخت نشسته ، پیراهن نازک کتانی بر تن داشت و پارچه ای که در آن کافور ریخته بودند دور
گردن بسته بود ، و بوالعلا ، پزشک امیر مسعود هم آن جا بود و کنار (یا پایین) تخت نشسته
بود. »

یاد آوری مهم : تاریک کردن اتاق ، آویختن پرده های کتانی و مرطوب کردن آنان و قرار دادن
یخ در اتاق و بقیه اعمالی که انجام داده بودند فقط برای پایین آوردن تب شدید مسعود بوده
است .

۹. « گفت : بو نصر را بگوی که امروز « درستم » و در این دو سه روز بار داده آید که عَلت و
تب تمامی زایل شد . من باز گشتم و این چه رفت با بو نصر بگفتم . »

الف: حرف « را » در عبارت « بونصر را بگوی » را ی نشانه مفعولی نیست بلکه از جهت
دستوری نقش نمای متمم است یعنی « بو بونصر بگوی ظ

ب: معادل امروزی واژه « درستم » یعنی « خوبم » « حالم خوب است » .

ج: معانی واژه ها و ترکیبات مهم جملات بالا چنین است :

« بار داده آید » = اجازه دیدار و ملاقات داده خواهد شد . « آید » در این عبارت فعل معین یا
کمکی است به جای شود.

عَلت = بیماری - ناخوشی - مرض / زایل شد = بر طرف شد

۱۰. امیر نامه را توقیع کرد و گفت : چون نامه ها گسیل کرده شود ، تو باز آی که پیغامی ست سوی بو نصر دربابی ، تا داده آید .

الف: نامه توقیعی یعنی نامه ای که صحت مندرجات آن به مهر یا امضای حاکم تأیید شده باشد.

ب: برگردان عبارات به فارسی روان امروزی :

« امیر ، محتوای نامه را با زدن مهر و امضاء تأیید کرد و گفت : وقتی نامه ها فرستاده شد تو برگردد که برای بونصر درباره موضوعی پیغامی دارم ، آن را به تو بگویم . »

۱۱. « ... و این مرد بزرگ و دبیر کافی ، به نشاط ، قلم در نهاد ، تا نزدیک نماز پیشین ، از این مهمّات فارغ شده بود و خيلتاشان را گسیل کرده پس ، رقعتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود باز نمود و مرا داد . »

الف: « دبیر کافی » یعنی نویسنده ی با کفایت و شایسته

ب: « به نشاط » از جهت دستوری نقش « قیدی » دارد به معنی خوشحال

<http://adabiyat-e-jam.blogfa.com/post/12>

موفق و موید باشید.

دکتر اختیار بخشی

این فایل آموزشی معادل پنج جلسه کلاسی است:

شنبه ۲۰ - ۲۷ اردیبهشت، ۳ - ۱۰ - ۱۷ خرداد ماه ۱۳۹۹